

درونی خود به حال و هوای جامعه کنونی نیز توجه خاصی داشته است و حال انسان تنهایی را که اسیر فضای موجود جامعه است، به زیبایی به تصویر کشیده است و یاد ایام از دست رفته و بازگشت به آن ایام خرم این زیبایی را دوچندان می کند.

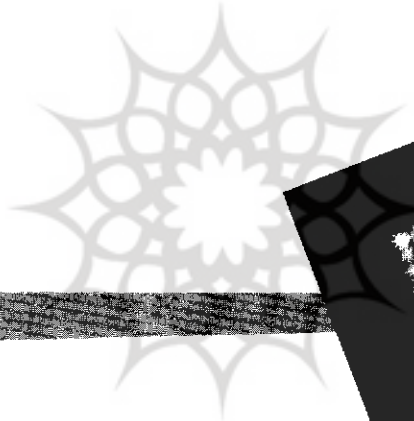
روشنای بنفش رنگ فلق
کم کمک می تراود از پس کوه
در هوایی نه تار نه روشن
می دمد باغ ارغوان در دود...

می شود روز تازه باز آغاز
با سراسیمگی مردم شهر
در دل کوچه ها، خیابانها
از دحام صبور خودروها
پشت دیوار راه بندان ها
صف طولانی مسافرها
بوق ماشین، شتاب عابرها...

دفتر شعری استاد تقی پورنامداریان که بیانگر تجربه شعری ایشان است بین سالهای ۱۳۴۵-۱۳۸۱، چندی پیش به همت انتشارات سخن به چاپ رسیده است. نام دکتر پورنامداریان به عنوان یک شخصیت علمی که در زمینه های زبان و ادبیات فارسی، عرفان و ادبیات معاصر آثار شایان توجهی را تألیف کرده اند برای اهل ادب نامی آشناست؛ اما اثر قابل توجه دیگر ایشان در این اواخر، دفتر شعری است که بعضی از اشعار آن به صورت پراکنده در نشریه ها به نام حقیقی و یا نام مستعار چاپ شده است و اکنون به صورت مجموعه ای به نام **رهروان بی برگ** در کنار دیگر دفترهای شعری شعرای مشهور معاصر جلب توجه می کند.

شعرهای دکتر پورنامداریان مثل آثار علمی ایشان از دقت و ظرافت و شور و حال خاصی برخوردار است. دفتر شعری ایشان، هم شامل اشعار کلاسیک و سنتی است که گاهی معانی و مفاهیم تازه ای است در قالب کهن و هم شامل اشعار جدیدی است که به شیوه آزاد نیما و شعر سپید شاملو سروده شده است.

به طور کلی در این مجموعه شعری، شاعر ضمن توصیف زیبایی یاد و خاطره های تلخ و شیرین ایام گذشته و بیان اندیشه ها و احساسات



بی گمانم به یاد می آرند
 تپهٔ اعلان الف آباد
 گردش موجهای گندم زار
 کشمکشهای شاخه‌ها با باد ۱ ...

با نگاهی اجمالی به این مجموعه ، به یکی از اشعار ایشان به نام «وقتی که عشقهای قدیمی» اشاره می‌شود که یادآور شعر ققنوس نیماست . پورنامداریان شعر ققنوس نیما را در کتاب **خانه‌ام ابری است** با دقت علمی خاص خود مورد نقد و بررسی قرار داده و زیباییها و ظرافتهای آن را به زیبایی تفسیر نموده است که البته نقد و تفسیری است برخاسته از تجربهٔ علمی ایشان در زمینهٔ نقد و بررسی متون ادبی . اما شعر «وقتی که عشقهای قدیمی» در واقع ققنوس دیگری است که ساخته و پرداختهٔ تجربهٔ شعری ایشان است و از عاطفه و احساس سرچشمه می‌گیرد و برخاسته از دل است ، هرچند که در دو عرصهٔ شعر و نقد کار عقل و دل یا علم و احساس گاهی با هم عجین است و تمایز دشوار است ، اما باید اذعان داشت که در عرصهٔ شعر کارِ دل می‌چربد ،

خامش اندر میان این غوغا
 آنچنانم که یک غریبه ، غروب
 تک و تنها به روستایی دور ...
 کاش می‌شد که می‌گسستم من
 رشته‌هایی که پای را بسته‌ست
 فکر را سوده ، روح را خسته‌ست!
 با خیالی مگر توانم رفت
 سوی آن رفته‌های دور از دست ...

و شاید علت گزینش شعر «وقتی که عشقهای قدیمی» به خاطر این تقابل دو گانه و توجه به تجربه شعری یک محقق ادبی نسبت به تجربه شعری شاعران پیش از خود بود.

شعر «عشقهای قدیمی» پورنامداریان را می توان ادامه ماجرای مرغ اسطوره‌ای (ققنوس) نیما دانست که با از جان گذشتگی زمینه را برای پیدایش نسلی نو آماده می کند و امید دارد که از خاکستر اندوخته اش نسلی پدید آید که نغمه های گمشده او را که نسبت به دیگران غریب و ناآشناست دوباره ترکیب و تکرار نماید، هرچند که این ترکیبها و تکرارها در هر دوره ای شدت و ضعف خاص خود را به همراه خواهد داشت ولی هیچ وقت خاموش نخواهد شد. در واقع ققنوس و نسل او وصف حال سمبلیک از نیما و از کسانی است که خود را در آن مرغ می بینند. به گفته روزبهان بقلی، می سوزند و می سازند، می دانند و می باشند.^۲

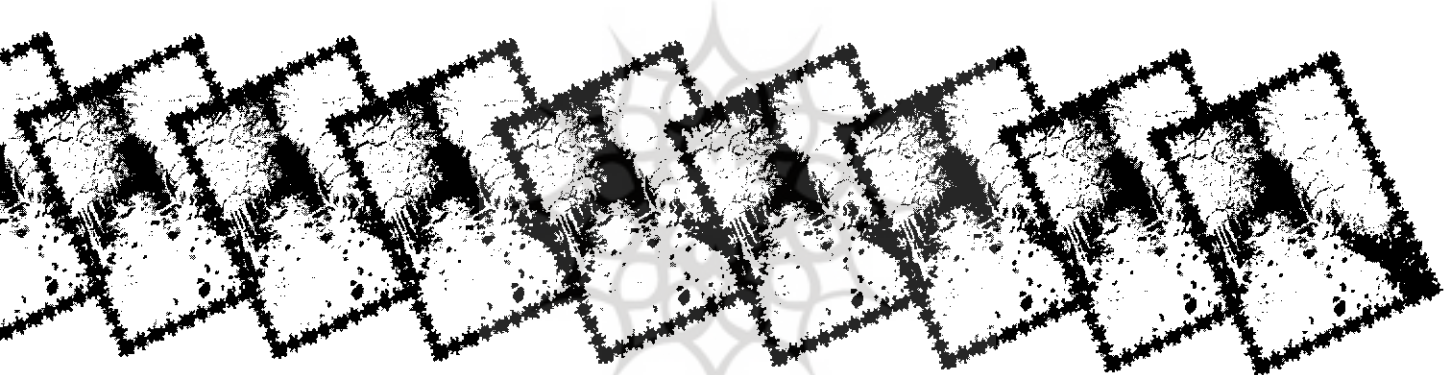
هان ای دل گرفته مغموم
اینک بهوش باش که ققنوس دیگری
از شعله زارهای فروخته اوج می گیرد.

زندان تنگ و تار نظام تواری
زندان تنگ مانن و بودن
آه...

همت حقیر می شود از تنگی فضا...
گرد و غبار منتشر بادهای هرز
سیر نگاه را
از عرش سوی فرش
تغییر می دهد.

و ققنوس به رغم آن همه شور و اشتیاق به عروج، پایبند مسائلی می شود که او را از پرواز به اوج باز می دارد و اندیشه رهایی از زندانهای به گرد خود تنیده از یاد می رود و همت و توان مرغ به خاطر فضای موجود پست و خوار می شود و مرغ کوه قاف در تنگنای این فضا شهبالهای توانای خود را ناتوان می بیند و از آسمانها باز می ماند.

«بادهای هرز» یادآور «بادهای سرد» در شعر ققنوس نیماست که برای او ملال آور است.^۳



ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان
آواره مانده از وزش بادهای سرد...^۴

بادهای هرز می تواند اشاره داشته باشد به مسائل و عناصر حاکم بر آن فضای دلنتگی، به زندان صدحصار، به زندان تنگ و تار علائق، به قوانین و به زندان تنگ و تار ماندن و بودن، که نه تنها برای ققنوس ملال آورند بلکه همت و توان و اندیشه اوج گیری را از او می گیرند و او به ناچار بسته فضایی می شود که دیدگاهش از عرش تا فرش تغییر می یابد و همت به چیزهای پست می گمارد و بدین خاطر دو کیفیت ذاتی و اصلی وجود او یعنی «خشم و عشق» چنان افول می کنند که به سختی می توان از وجود آنها نشانی یافت. در این فضای نامطلوب تنها وجود یاری جان آگاه است که می تواند آلام درونی شاعر را تسکین دهد.

یارا دریغ
طوفان خشم رستم دستان نمی وزد
یارا دریغ
خورشید داغ و ملتهب عشق مولوی

وقتی که عشقهای قدیمی
در جلوه های تازه دلخواه
سر می کشند
از قلب گرم آتش و خاکستر
یارا مصیبتی است
که دلنتگی فضا
ره بر شکوه مندی شوق عروج می بندد.
این چند لخت وصف حال ققنوس و نسل جدید اوست. ققنوسی که خود را روی هیبت آتش می افکند و از قلب گرم آتش و خاکستر او ققنوس دیگری سر برمی کند. میلاد این ققنوس یادآور عشقهای قدیمی است که با جلوه گیریها و زیباییهای تازه ای در دل جان می گیرد، اما دلنتگی فضای موجود و عناصر حاکم بر آن فضا شور و شوق این جلوه گیری را خاموش می کند و راه تعالی اوج را به روی ققنوس عشق می بندد. انگار که به نوعی باید مطیع جبر محیط شد.
زندان صد حصار
زندان تنگ و تار علائق
زندان تنگ و تار قوانین

در آسمان عاطفه ما نمی‌دمد

من تشنه‌ام

من تشنه همیشه آن خشمم ...

منظور از خشم و عشق جنبه‌های تعالی یافته آن دو است. که یکی در رستم دستان، جهان پهلوان اساطیر ایران و دیگری در مولوی سرحلقه عارفان جهان به اوج می‌رسد، خشم رستم به خاطر کشته شدن سیاوش به دسیسه سودابه بود که با شنیدن خبر مرگ سیاوش، سودابه، شهربانوی ایران را با بی‌باکی از تخت به زیر می‌کشد و با خنجر به دو نیم می‌کند، و عشق مولوی عشق عالمگیر اوست به شمس تبریزی که به خاطر این عشق، شمس آسمان چهارم (خورشید) در مقابل شمس تبریزی رنگ می‌بازد و از جلوه می‌افتد.

چون حدیث روی شمس الدین رسید

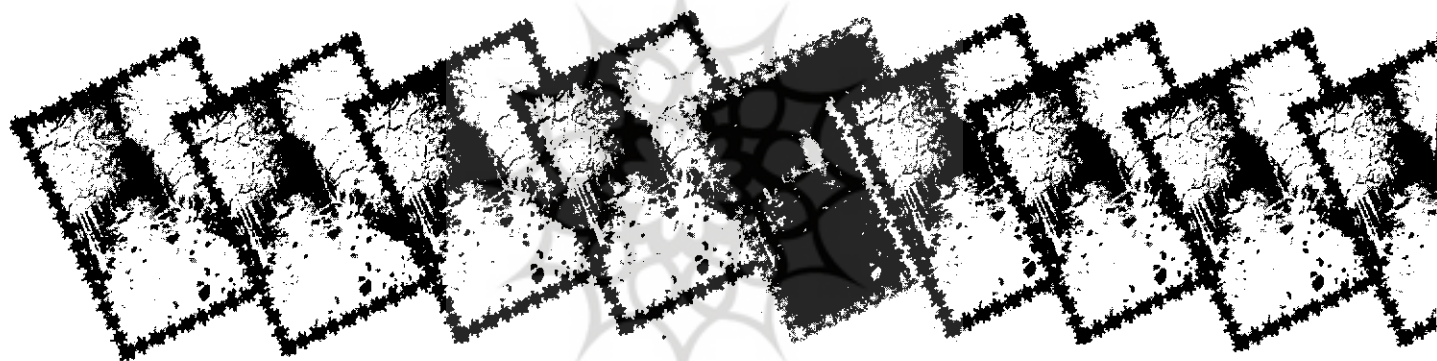
شمس چارم آسمان سر در کشید^۵

و شاعر همواره تشنه دیدار سیمرغ کوه قاف عشق و تشنه خشم حق طلبانه رستم دستان است ولی افسوس که از این خشم و عشق دیگر

ترکیب «چشمان شرقی» که در بندهای آخر دوباره تکرار شده است، یادآور احساسات پاک و عواطف بی‌شائبه‌ای است که مخصوص ملت مشرق زمین است، و نیز باید توجه داشت که اسطوره سیمرغ بیشتر به مردم این سرزمین تعلق دارد و از این لحاظ شرق با سیمرغ نیز تناسب دارد. شاعر وصف شرقی را در شعری دیگر به گونه‌ای دیگر نیز به کار برده است.

رخسار پارک ساده زیبای شرقیت
مانند دشتهای عطشناک دور دست
حزن هزار ساله عشاق شرق را
تصویر می‌کند^۶

با توجه به آنچه در این مختصر در مورد شعر عشق‌های قدیمی گذشت و نیز آنچه از شعر ققنوس نیما دریافت می‌شود می‌توان گفت که در هر دو شعر، ققنوس، دچار نابسامانی وضع موجود است و یأس توأم با دل‌تنگی سراپای وجود او را فرا گرفته است، منتها در شعر ققنوس نیما، ققنوس



خبری یا هیچ اثری نیست.

آه ...

یارا

یارا

یارا!

سیمرغ از آشیانه چشمان شرقیت

پرواز می‌کند

این زال زار کودک پیر غریب را

در کوه قاف عشق

دستان سام کن!

بدین ترتیب سیمرغ عشق را در چشمان یاری می‌توان جست که با احساسات ژرف و عواطف پاک و شرقی‌اش امید را در دل افسردگان زنده می‌کند. سیمرغ عشق و عاطفه از آشیانه چشمان شرقی یار پرواز می‌کند تا کودک بی‌پناهی را در این فضای دل‌تنگ به زیر پر و بال عشق خود گیرد و پرورد. کودک پیر غریب بیانگر تنهایی شاعر در اندوهناکی فضای موجود است و نیز یادآور داستان سیمرغ و زال است در اساطیر ایران.

پانوشتها:

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی.

۱. پورنامداریان، تقی، و **هروان بی‌برگ**، انتشارات سخن ۱۳۸۲، صص ۲۰۷-۲۰۹.

۲. روزبهان بقلی شیرازی، **عیمبر العاشقین**، با تصحیح و مقدمه هانری کربن و دکتر محمد معین، انتشارات ایران‌شناسی، انستیتو ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۷.

۳. برای تفصیل رجوع شود به پورنامداریان، تقی، **خانه‌ام ابری است**، انتشارات سروش چاپ دوم ۱۳۸۱، ص ۱۱۸.

۴. نیما یوشیج، **مجموعه کامل اشعار**، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه ۱۳۷۵.

۵. مولوی، جلال‌الدین محمد، **مثنوی معنوی**، به کوشش توفیق سبحانی انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۳.

۶. **هروان بی‌برگ**، ص ۱۰۱.